

چالش ابطال‌پذیری باورهای دینی

* محسن مقری

** مهدی لکزایی

*** احمد مقری

۵۵



نظر
نقد

چالش ابطال‌پذیری باورهای دینی

چکیده

به موازات پیدایش عصر علم و گسترش نگرش‌های تجربی به جهان، باورهای دینی همواره مورد هجومه و طرد تجربه‌گرایان بوده است. پیش‌روی این جهان‌بینی افراطی با ظهور مکتب پوزیتویسم منطقی در فلسفه علم به دعوی بی‌معنایی باورهای دینی انجامید. در چنین فضایی که دست‌یابی به محملی برای گفت‌وگو میان مکتب‌های تجربه‌گرا و معتقدان دینی دور از انتظار می‌نمود، آنتونی فلو با معرفی معیار ابطال‌پذیری به‌عنوان شرط معناداری باورهای دینی، چالشی را مطرح کرد که به بحثی پرشور میان تجربه‌گرایان و معتقدان به ادیان انجامید. چالش فلو بارها تجدید چاپ شد و واکنش‌های موافق و مخالف متعددی را برانگیخت که بیشتر در کوتاهی و ابهام نوشتار فلو ریشه داشت. نوشتار حاضر بر آن است تا ضمن واکاوی واکنش‌های پیش‌گفته، تحلیلی تفصیلی از چالش فلو صورت دهد و بینش مهم نهفته در آن را آشکار سازد؛ بیشی که نه تنها از ارزش‌های دینی چیزی نمی‌کاهد، بلکه بنیادی برای روشنگری مدعای باورهای دینی و سرآغازی برای گام‌نهادن در قلمرو زبان دین است.

کلیدواژه‌ها

چالش فلو، ابطال‌پذیری، معناداری، باورهای دینی، پوزیتویسم منطقی.

mohsen.moghri@gmail.com

mahdilakzaei@gmail.com

moghri.a@gmail.com

* کارشناس ارشد فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف

** استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب

*** دانشجوی دکتری الهیات مسیحی، دانشگاه ادیان و مذاهب

در فضای اوج‌گیری بحث و نقد نظریه‌های اثبات‌گرا و ابطال‌گرا، آنتونی فلو در سال ۱۹۵۰ چالشی را درباره مدعیات دینی مطرح کرد که در ظاهر مؤلفه‌هایی از هر دو مکتب پوزیتویست‌م‌منطقی و ابطال‌گرایی (معناداری و ابطال‌پذیری) در آن به چشم می‌خورد. فلو در الهیات و ابطال‌پذیری، از دین‌دارانی انتقاد می‌کند که هیچ رویداد ممکن‌ی موجب نمی‌شود تا از اعتقاد خود دست بردارند. او پدری را مثال می‌زند که کودکش از بیماری لاعلاجی رنج می‌برد. پدر بیچاره، دیوانه‌وار به هر دری می‌زند که فرزند در حال مرگش را نجات دهد، ولی توفیقی نمی‌یابد؛ گویا پدر آسمانی‌اش هیچ نشانی از عشق، مهر و شفقت بروز نمی‌دهد، اما با این حال، پدر کودک از باور به «عشق خداوند به انسان‌ها» دست نمی‌کشد و با قیدهایی همچون «مرموز بودن عشق خداوند» یا «تفاوت عشق خداوند با عشق انسان‌ها» می‌کوشد تا همچنان بر سر اعتقادش باقی بماند. از نظر فلو چنین باورهایی نمی‌توانند مدعیاتی معنادار تلقی شوند، زیرا دچار مرگ با هزاران قید (Death by Thousand Qualification) شده‌اند.

به باور فلو یک گفتار وقتی مدعایی معنادار است که اوضاع امور را به طریق خاصی در نظر داشته باشد و اوضاع امور دیگری باشد که ضد آن شمرده شود. بدین ترتیب، فلو معیار ابطال‌پذیری را به‌عنوان شرط معناداری^۱ باورهای دینی معرفی می‌کند و چالش خود را با پرسشی رقم می‌زند که دست‌کم خبرگان دینی (Sophisticated Religious People) باید به آن پاسخ گویند: «چه چیزی باید روی دهد یا روی داده است که شما آن را [نه فقط بنا بر وسوسه‌ای از سر اخلاق و به‌خطا، بلکه بنا بر حقی منطقی و به‌درستی] سبب ابطال (disproof) عشق یا موجودیت خداوند به‌شمار می‌آورید؟»^۲ (Flew, 1955: 96-99).

۱. فلو در مقاله مختصر خود تنها عبارت عام معنا (meaning) را به کار برده و توضیح بیشتری در خصوص کاربردهای خاص آن نمی‌دهد. یکی از وظایف مقاله حاضر تشخیص و تمییز منظور خاص فلو از این عبارت است که در ادامه به آن توجه می‌کنیم.

۲. عبارت داخل کروشه از جمله قبلی فلو در الهیات و ابطال‌پذیری گرفته شده و به خاطر آنکه چالش فلو در یک جمله جای گیرد و امر تحلیل ترتیب بهتری بیابد، جابه‌جایی مختصری در عبارت فلو صورت گرفته است.



الهیات و ابطال‌پذیری فلو به سبب موضعی که درباره باورهای دینی داشت و نقدها و پاسخ‌هایی که برانگیخت، بارها تجدید چاپ شد و بحثی زنده را در کلام و فلسفه دین رقم زد. با توجه به فضای فکری‌ای که فلو در آن به بحث از معناداری باورهای دینی پرداخت و از آنجا که مؤلفه‌های معناداری و ابطال‌پذیری در چالش وی نقشی اساسی ایفا می‌کردند، برخی همان انتقادهای سهمگینی را متوجه چالش فلو دانسته‌اند که مکتب‌های پوزیتیویستی را به افول کشانید (پرسون، ۱۳۷۹: ۲۶۷-۲۶۸). موضع تند پوزیتیویست‌ها علیه باورهای دینی و شباهت چالش فلو به این مکتب موجب شد تا محققانی همچون آلوین پلانتینگا (Alvin Plantinga) و آر. اس. هایم‌بک (R. S. Heimbeck)، ویلیام آلستون (William Alston) و جی. کلنبرگر (J. Kellenberger) موجی از واکنش‌ها را با هدف نقد دیدگاه‌های فلو به راه اندازند.

همزمان و در مقابل این واکنش‌ها، دیدگاه‌های دیگری مطرح شد که به نحوی اعتبار چالش فلو را پذیرفتند و نسبت به آن موضع‌گیری کردند. این دیدگاه‌ها را جیمز هریس در دو دسته لیبرال و محافظه‌کار قرار می‌دهد. دیدگاه‌های لیبرال پذیرفتند که گفتارهای حاوی معنای شناختی باید معیار ابطال‌پذیری را برآورند، اما در مقابل، نظریه‌هایی را رواج دادند که کارکرد باورهای دینی را چیزی غیر از معنای شناختی (نظیر معنای عاطفی یا حکایی) می‌دانستند. در دسته دیگر، به کارگیری چالش فلو افزون بر گزاره‌های غیردینی در مورد باورهای دینی نیز پذیرفته شده و تلاش شده است تا بر آوردن معیار ابطال‌پذیری را توسط این باورها نشان دهند (Harris, 2002: 35).

نوشتار کوتاه فلو موجی از واکنش‌های متعدد و متنوع را برانگیخت و بدین ترتیب، نقش عمده‌ای در گسترش قلمرو زبان دین ایفا کرد. در واقع کمتر مسئله‌ای در حوزه کلام و فلسفه دین بوده است که تا این اندازه، دیدگاه‌های متنوع را موجب شود. بخش عمده‌ای از این تنوع و تعدد، به دلیل کوتاهی و وجود ابهام در نوشتار فلو بود و به رغم واکنش‌های گوناگونی که بدان صورت گرفت، اندک متألهان و فیلسوفانی بودند که تحلیل جامعی از اجزای آن به دست دهند. مقاله حاضر می‌کوشد با بررسی تضارب آرای پیش‌گفته، تحلیلی جزء به جزء از چالش فلو ارائه دهد و بینش مهم نهفته در آن را آشکار سازد.





۱. تحلیل برهان فلو

مدعای اصلی چالش فلو بر ارتباط میان معناداری و ابطال‌پذیری باورهای دینی استوار است. بنابراین، برای فهم منظور فلو لازم است تا مقصود وی از این اصطلاح‌ها و ارتباط این دو را در الهیات و ابطال‌پذیری جویا شویم. فلو در توضیح چالش خود می‌گوید:

ادعای اینکه اوضاع به چنین و چنان صورت است به‌ضرورت با انکار چنین و چنان وضع [دیگر] معادل است. حال فرض کنید برای ما مبهم باشد که مدعای شخص به زبان آورنده یک گفتار چیست یا اساساً تردید داریم او اصلاً چیزی را ادعا می‌کند یا نه. یک روش برای فهم (یا شاید افشای) گفتار او آن است که بکشیم آنچه را که وی می‌خواهد ضد آن یا ناسازگار با صحت آن به شمار آورد بیابیم، زیرا اگر یک گفتار به‌واقع یک مدعا باشد، به‌ضرورت با انکار نقیض آن مدعا معادل است؛ هر چیزی که بخواهد ضد آن مدعا شمرده شود یا بخواهد گوینده را به چشم‌پوشی از آن و پذیرش اشتباه‌بودن آن وا دارد، باید بخشی از (یا تمام) معنای نقیض آن مدعا باشد و دانستن معنای نقیض یک گفتار تا جایی که مشکلی نباشد، همان دانستن معنای آن مدعاست. اگر چیزی نباشد که مدعای مفروض را انکار کند، چیزی هم وجود ندارد که ادعا کند و از این‌رو، در حقیقت یک مدعا نیست (Flew, 1995: 98).

الف) معناداری

فلو بارها مدعا (assertion) را در مقابل گفتار (utterance) به کار می‌برد و به منظور تحلیل نوشتار او لازم است این کاربردها روشن شود. گفتار معنای عامی دارد و حتی واژگان بی‌معنا و آواها را نیز دربرمی‌گیرد. برخی از انواع گفتارها جمله‌ها هستند که از واژگان معنادار تشکیل شده و بر طبق دستور زبان گرد آمده‌اند. مدعا بنابر کاربرد فلو، گونه‌ای گفتار معنادار و دربردارنده ارزش صدق و کذب است. اگر بخواهیم واژگان دقیق‌تری را به کار ببریم، گویا مقصود فلو از مدعا همان «حکم» یا «جمله خبری» در کاربرد زبان‌شناختی است، زیرا پرسش از ابطال‌پذیری گزاره‌های امری، استفهامی و

عاطفی مهمل است؛ برای مثال، کاری عبث است اگر در جست‌وجوی چیزی باشیم که جمله «آیا باران می‌بارد؟» را ابطال کند.

محدودیت مهم دیگر در به‌کارگیری معیار ابطال‌پذیری به گزاره‌های تحلیلی مربوط است؛ گزاره‌هایی که در آنها از صرف تحلیل موضوع و محمول و اذعان به اندراج محمول در موضوع می‌توان به صدق آنها پی برد. به تعبیر دیگر، این گزاره‌ها حاوی ضرورتی منطقی‌اند. گزاره‌ها در یک تقسیم‌بندی کلی به دو دسته منطقی و ناظر به امر واقع تقسیم می‌شوند و معیار ابطال‌پذیری را نمی‌توان در مورد دسته اول به کار گرفت، زیرا این گزاره‌ها در همه جهان‌های ممکن صادق‌اند و اوضاع امور ممکن و قابل‌تصوری وجود ندارد که ناسازگار با آنها باشد. از این محدودیت نتیجه می‌شود که اگر کسی وجود خدا را تنها به واسطه برهانی منطقی مانند برهان هستی‌شناختی پذیرفته باشد، باور او به وجود خدا را نمی‌توان در معرض چالش ابطال‌پذیری قرار داد. با وجود این، به نظر می‌رسد بیشتر معتقدان به خدا حتی آنهایی که به واسطه برهان‌های منطقی صرف وجود او را پذیرفته‌اند، افعال خداوند را ناظر به امر واقع می‌یابند و از این منظر، معناداری مدعیات آنها می‌تواند در معرض چالش فلو قرار گیرد.

بر این اساس، می‌توان با اشاره به تحلیلی دیگر در عبارت اصلی چالش فلو، یعنی «عشق یا موجودیت خداوند» این دو را از یکدیگر تفکیک کرد. از سوی دیگر، چالش فلو به اوضاع اموری مربوط است که به چنین یا چنان روش خاصی است؛ یعنی وقتی محمولی بر موضوعی حمل می‌شود (برای مثال، در گزاره «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد»)، در این صورت اگر موافق نگرش کانت، «وجود» را محمولی حقیقی به شمار نیاوریم، به طور عام‌تری همه گزاره‌های وجودی را باید از قلمرو به‌کارگیری چالش فلو بیرون برانیم. گزاره‌های وجودی مشکلات عمده‌ای را برای هر دو مکتب اثبات‌گرا و ابطال‌گرا فراهم آورده‌اند و با بی‌توجهی به نکته پیشین، چالش فلو نیز مشمول همین مشکلات خواهد شد.

گرچه در چالش فلو عبارت معنا به صورت صرف و بدون قید به کار رفته، ولی از تأکید او بر واژه مدعا پی بردیم که معنای اخباری در نظر فلو بوده است. این معنا همان





است که در آثار گوناگونی که به بررسی چالش فلو پرداخته‌اند با عبارتهایی همچون معنای شناختی (cognitive) یا ناظر به امر واقع (factual) توصیف شده است. با این وجود، فلو در بخشی از الهیات و ابطال‌پذیری توضیح می‌دهد که بعید است گفتارهای دینی بتوانند انتقال انواع دیگر معانی را به طور مؤثری صورت‌بندی کنند (Flew, 1955: 97-98). این مدعای فلو با هیچ توضیح یا دلیلی از سوی او پشتیبانی نمی‌شود و درستی چنین ادعایی نیز مورد تردید است. در خصوص کارکردهای گوناگون زبان دینی در دهه‌های اخیر، نظریه‌های بدیع و گوناگونی ارائه شده است که بیشتر این نظریه‌ها به پیروی از بازی‌های زبانی ویتگنشتاین شکل گرفته‌اند که مدعی است زبان در قلمروهای گوناگون به روش‌های متفاوتی به کار گرفته می‌شود.^۱

بر این اساس، می‌توانیم زبان دین را حاوی مجموعه‌ای از کارکردهای گوناگون تلقی کنیم. در تأیید این نکته باید گفت برخی اظهارات دینی هستند که بر طبق تفسیرهای متفاوت، معانی و کارکردهای مختلفی در بردارند. با توجه به آنچه درباره معناداری در چالش فلو گفتیم، معیار ابطال‌پذیری فلو را باید تنها در مورد آن کارکردها و تفسیرهایی از زبان دین به کار گرفت که ناظر به امر واقع است و معنایی شناختی را در نظر دارد.

ب) ابطال‌پذیری

همانند معنا و معناداری، عبارت‌های «ابطال» و «ابطال‌پذیری» نیز در چالش فلو روشنی لازم را ندارند. فلو در آغاز از همان‌گویی منطقی ($\sim P = P$) نتیجه می‌گیرد که یک مدعا همان معنای انکار نقیض آن را دارد و هر چیزی که ضدّ یک مدعا یا ناسازگار با آن باشد، بخشی از معنای نقیض آن را می‌سازد. کاربرد دو عبارت «ضدّ» و «ناسازگار با» در کنار هم، یکی از مهم‌ترین انتقادهای فلو را در پی داشته است. هایم‌بک با

۱. برای بررسی یکی از این نظریه‌های ویتگنشتاینی که به زبان مسیحیت پرداخته است، نک: پترسون، ۱۳۷۹: ۲۷۱-۲۷۴.

توجه به این نقد، در بخشی از کتاب خود با عنوان الهیات و معنا به توضیح آن پرداخته است: جمله «خانم جونز باردار است» را در نظر بگیرید. اینکه «جینی در رحم خانم جونز وجود ندارد» کاملاً با جمله قبل ناسازگار است، ولی شاهدهی که بخواهد ضد آن شمرده شود؛ مثلاً آزمایش بارداری منفی، ماهیت کاملاً متفاوتی دارد. اولی بخشی از معنای «خانم جیمز باردار نیست» را می‌سازد، ولی دومی هرگز چنین نیست. گرچه آزمایش بارداری شاهدهی ضد باردار بودن خانم جونز است، ولی معنای «جواب آزمایش بارداری منفی است» کاملاً از معنای «خانم جیمز باردار نیست» متفاوت است.

بدین ترتیب، هایم‌بک کاملاً می‌پذیرد که آنچه با یک مدعا ناسازگار باشد، بخشی از معنای نقیض آن را می‌سازد، ولی او شاهد ردکننده آن مدعا را به هیچ وجه به عنوان بخشی از معنای نقیض آن نمی‌پذیرد. در واقع فلو هم ادعای اخیر را در نظر ندارد. توجه به عبارت‌های پایانی چالش او نشان می‌دهد که وی معناداری مدعیات دینی را در گرو آن می‌داند که رویداد ممکن و وجود داشته باشد که آنها را به لحاظ منطقی ابطال کند و فلو این امر را به عنوان ملاک معناداری مطرح کرده است (Heimbeck, 1969: 89-90).

انتقاد هایم‌بک درباره تمایز میان «ضد چیزی بودن» و «با چیزی ناسازگار بودن» نکته‌ای کاملاً به‌جاست و حتی خود فلو هم در آثار بعدی‌اش به اشتباه خود پی‌برد (Flew, 2007: 47). پس باید مدعای فلو به این‌گونه اصلاح شود: «هر چیزی که با یک مدعا ناسازگار باشد، بخشی از معنای نقیض آن را می‌سازد»، اما ابهام‌های مدعای فلو به اینجا ختم نمی‌شود. آلوین پلانتینگا در کتاب خدا و اذهان دیگر ضمن انتقادی مهم، از فلو می‌پرسد چرا گزاره‌های ناسازگار با یک مدعا را «بخشی از معنای نقیض آن» در نظر می‌گیرد؟ نقد پلانتینگا را در ادامه بررسی می‌کنیم، ولی برهان فلو بدین صورت پیش رفته است: چون فهم یک مدعا به فهم نقیض آن می‌انجامد، برای فهم معنای یک مدعا می‌توان فهم چیزی را جست‌وجو کرد که ناسازگار با آن مدعاست و اگر چیزی وجود نداشته باشد که با آن مدعا ناسازگار باشد، آن مدعای مفروض نه چیزی را انکار می‌کند و نه اساساً ادعایی دارد. این مدعای اخیر منشأ معیار ابطال‌پذیری در نظر فلو است. در





واقع، اگر این مقدمات را کنار هم بچینیم، تا اینجا مدعای فلو چیزی بیش از مجموعه‌ای از همان گویی‌های منطقی و شهودی به شرح زیر نیست:

- یک مدعا معادل نقیض نقیض آن است؛

- ادعای یک اوضاع امور، معادل انکار اوضاع امور منطقاً ناسازگار با آن است؛

- چیزی که به لحاظ منطقی با یک مدعا ناسازگار باشد (نقیض یک مدعا)، معنای

نقیض آن مدعا را می‌سازد؛

- اگر چیزی وجود نداشته باشد که یک مدعا به لحاظ منطقی انکار کند، چیزی هم

وجود ندارد که ادعا کند؛

- اگر چیزی وجود نداشته باشد که یک مدعا به لحاظ منطقی انکار کند، معنای

شناختی ندارد.

ج) انتقاد پلانتینگا

پلانتینگا در کتاب خدا و اذهان دیگر نتایج نامطلوبی در یکی از مقدمات چالش فلو می‌یابد. به‌شمار آوردن گزاره‌های ناسازگار با یک مدعا به‌عنوان بخشی از معنای نقیض آن، در نظر پلانتینگا نتایجی در بردارد که چالش فلو را ناپذیرفتنی می‌کند (Plantinga, 1975: 158-159). در اینجا لازم است تا به مثال پلانتینگا توجه کنیم:^۱ گزاره «تخت جمشید در شیراز است» (الف) را در نظر بگیرید. گزاره‌های بسیاری هستند که با (الف) ناسازگار باشند. دو نمونه از آنها عبارتند از «تخت جمشید در تهران است» (ب) و «تخت جمشید در تبریز است» (ج). اگر به گفته فلو آنچه با یک مدعا ناسازگار است بخشی از معنای نقیض آن باشد، این نتیجه حاصل می‌آید که (ب) و (ج) هر کدام بخشی از معنای نقیض (الف) (تخت جمشید در شیراز نیست) خواهند بود. به باور پلانتینگا در این صورت، اتصال (ب) و (ج)، یعنی (ب ج) هم باید بخشی از معنای نقیض (الف) را تشکیل دهد و چون (ب ج) خود متناقض است، نقیض (الف) هم خودمتناقض است. در نتیجه، (الف) باید یک گزاره ضروری باشد. پلانتینگا ادامه

۱. اسامی خاص در مثال به‌گونه‌ای تغییر یافته‌اند که برای خواننده فارسی‌زبان قابل فهم باشند.

می‌دهد که نقیض (الف) با گزاره‌های «تخت جمشید در شمال شیراز است» (د) و «تخت جمشید در شرق شیراز است» (ه) ناسازگار است؛ پس (د ه) هم باید بخشی از معنای نقیض نقیض (الف) را تشکیل دهند. چون (د ه) خود متناقض است. این بار نتیجه می‌شود که نقیض نقیض (الف)، یعنی (الف) خود متناقض است. این گونه کاربرد معیار ابطال‌پذیری فلو، این نتیجه را در بردارد که (الف) هم ضروری و هم خود متناقض است و بر اساس این شاهد، پلانیتینگا چالش فلو را رد می‌کند.

کیث یندل (Keith Yandell) در تکمیل نقد پلانیتینگا می‌افزاید اگر گزاره ناسازگار با یک مدعا بخشی از معنای نقیض آن را تشکیل دهد و اگر بخواهیم اتصال این گزاره‌های ناسازگار را به‌عنوان معنای آن مدعا تلقی کنیم، هیچ‌گاه نمی‌توان معنای آن مدعا را به‌طور کامل فهمید، زیرا بی‌شمار گزاره هستند که با مدعای یادشده ناسازگار باشند. جالب آنکه خود یندل راه‌حلی ساده پیشنهاد می‌دهد تا این گونه نتایج ناپذیرفتنی از چالش فلو محو شود. پیشنهاد او آن است که به جای اتصال گزاره‌های ناسازگار، انفصال منطقی آنها را به‌عنوان معنای نقیض مدعا در نظر آوریم (Yandell, 1971: 13). در مثال پلانیتینگا اگر نقیض (الف)، یعنی «تخت جمشید در ایران نیست» را به صورت انفصال گزاره‌های ناسازگار با آن در نظر بگیریم بدین صورت معنا پیدا می‌کند: «تخت جمشید در ترکیه است»، «تخت جمشید در سوریه است»، «تخت جمشید سال‌ها قبل نابود شده است» (...). در این صورت، هر شخصی می‌تواند بخشی از انفصال گزاره‌های ناسازگار با یک مدعا را که به آن معرفت دارد و به او مربوط است، به‌عنوان معنای نقیض آن مدعا در نظر گیرد. راه حل یندل مشکل تناقض پلانیتینگا را در چالش فلو رفع می‌کند و بدین ترتیب، چالش فلو از برخی نتایج نامطلوبی که به آن نسبت داده شده رهایی می‌یابد.

پس از وضوح کافی مقدمات و برهان فلو، در ادامه به تحلیل اجزای عبارت اصلی چالش فلو می‌پردازیم. جزء اصلی چالش فلو که محور تفسیرهای گوناگون آن بوده است، در اصطلاح «ابطال» جای دارد. به منظور تحلیل این اصطلاح، گریزی به تحلیل دیگر اجزای چالش فلو نیز لازم است و ضمن این اقدام دوجانبه، برآنیم تا فهم جامعی از چالش ابطال‌پذیری باورهای دینی فراهم آوریم.





۲. تحلیل چالش فلو

البته در مقدمات چالش فلو هیچ نشانی از «تجربی» بودن ابطال به چشم نمی‌خورد و حتی دقیقاً برعکس، توجه به این مقدمات مؤید آن است که فلو در پی چیزی است که ناسازگاری منطقی با یک مدعا داشته باشد، ولی پس از آن و در انتهای مقاله، فلو از جست‌وجوی «رویدادی قابل تصور» (Conceivable event) سخن می‌گوید تا مدعیات دینی را رد کند و سپس، پرسش اصلی خود را بدین نحو مطرح می‌کند: «چه چیزی باید روی دهد یا روی داده است که شما آن را [نه فقط بنابر وسوسه‌ای از سر اخلاق و به‌خطا، بلکه افزون بر آن، بنابر حقی منطقی و به‌درستی] سبب ابطال عشق یا موجودیت خداوند به شمار می‌آورید؟» (Flew, 1955: 98-99). در این عبارت‌ها نیز فلو چیزی از «تجربی» بودن معیار خود نمی‌گوید، ولی به‌رحال نوع سخن گفتن او از وقوع رویدادها سبب شده تا بیشتر مفسران و منتقدان وی (همچون نیلسن و کلنبرگر)، معیار ابطال‌پذیری مورد نظر او را تجربی صرف بدانند. فلو در نوشتار کوتاه خود چیزی بیش از این درباره ابطال نمی‌گوید. با وجود این، با بررسی تفسیرهای فلو و انتقادهای وارد بر چالش وی، می‌توانیم بینش ابطال‌پذیری او را تحلیل و بررسی کنیم.

الف) اخلاق یا حقیقت؟

یکی از مسائلی که در تفسیرها و انتقادهای به چالش فلو کمتر به آن پرداخته شده، به این عبارت فلو مربوط است: «نه فقط از سر اخلاق و به‌خطا، بلکه بنا بر حقی منطقی و به‌درستی» (Flew, 1955: 98-99). توجه به این عبارت، می‌تواند فهم بهتر و دقیق‌تری از «ابطال» مورد نظر فلو به دست دهد. پرسش فلو در این قسمت را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد: چه رویدادهایی در حقیقت و به لحاظ منطقی ناقض گفتارهای دینی به شمار می‌رود، نه اینکه تنها احساسی را در فرد باورمند ایجاد کند تا به‌لحاظ اخلاقی و به‌خطا وسوسه کنار گذاشتن باورش را در وی پدید آورد. به کارگیری عبارت‌های «نه فقط» و «افزون بر آن» در نوشتار فلو، نکته مهمی دارد که نباید از آن غافل شد. وسوسه‌شدن اگرچه در نظر فلو دلیل درستی برای کنار گذاشتن یک باور فراهم نمی‌کند، ولی به باور

او شرط لازم و اخلاقی آن است؛ یعنی کسی که به هیچ طریق ممکن دچار وسوسه کنار گذاشتن باورش نشود، مرتکب بی‌اخلاقی در آن باور شده است. فلو سپس شرط کافی و درست کنار گذاشتن باور را ابطال منطقی آن می‌داند («بنا بر حقی منطقی و به‌درستی» «سبب ابطال...»). این دو شرط همان است که در تحلیل استفن دیویس (Stephen Davis) از چالش فلو، با عنوان‌های «حد روان‌شناختی» (Psychological limit) و «حد شاهی» (Evidential limit) توصیف شده است (Davis, 1975: 25).

طبق تعریف دیویس، یک باور حد روان‌شناختی دارد، اگر «برای شاهد مخالفی که مؤمنان پیش از تغییر باورهایشان اجازه آن را می‌دهند، محدوده‌ای وجود داشته باشد» (Davis, 1975: 25). اگر این تعریف را در نوشته فلو به کار گیریم، شرط اخلاقی بودن باور به یک گزاره آن است که شخص معتقد به آن، پیش از آنکه تغییر و اصلاحی در باورهایش صورت دهد، همواره امکان بروز شواهد مخالفی را در نظر بگیرد که موجب می‌شود دیگر از باور پیشین خود خرسند نباشد و از آن دست بکشد. در این بخش از نوشته فلو، از نوعی آزاداندیشی در باورهای دینی و ردّ جزم‌اندیشی طرفداری شده است، ولی بخش عمده نوشته فلو به مسئله دیگری پرداخته است. افزون بر حد روان‌شناختی، فلو باور مؤمنان را با چالش حدّ شاهی روبه‌رو می‌کند: «امروزه، بیشتر غیردین‌داران چنین می‌پندارند که هیچ رویداد یا مجموعه وقایع ممکن وجود ندارد که خبرگان دینی رخداد آن را دلیلی کافی بر تصدیق این محسوب کنند که «در نهایت خدایی وجود ندارد» یا «خدا در واقع به ما عشق نمی‌ورزد» (Flew, 1955: 98).

دیویس به صورتی دقیق‌تر، حدّ شاهی را چنین تعریف می‌کند: «محدوده‌ای برای شاهد مخالف که به واقع یک حکم را ابطال کند؛ شرایطی که وقتی روی دهد، باور به حکم را نامعقول سازد» (Davis, 1975: 25).^۱ این شرایط از نظر فلو باید ابطالی فراهم آورد

۱. دیویس با تفکیک و تعریفی که از حد روان‌شناختی و حد شاهی ارائه می‌دهد، قصد دارد چالش فلو را به نقد بکشد. او حد شاهی را به دو صورت معنا می‌کند و به کارگیری هر یک را خطای فلو به‌شمار می‌آورد. بررسی و تحلیل نقد دیویس در محدوده مقاله حاضر نمی‌گنجد و به سبب اهمیت بحث، در مقاله دیگری به آن خواهیم پرداخت.



که درست و منطقی باشد. جالب آنکه اگرچه سراسر این عبارت‌ها، نشان از ابطالی منطقی دارد، ولی چالش فلو اغلب به طریقی تجربی تفسیر شده است.

ب) ابطال تجربی

پیش‌تر اشاره کردیم که عبارت‌های انتهایی نوشتار فلو موجب شد بیشتر تفسیری از چالش وی پذیرفته شود که در بردارنده معیاری صرفاً تجربی است؛ برای مثال، کای نیلسن (Kai Nielsen) با بسط چالش فلو در کتاب انتقادات معاصر از دین، از بی‌معنایی شناختی باورهای دینی حمایت کرد. او تفسیری تجربه‌گرایانه از چالش فلو ارائه داد و با اینکه معیارهای قاطع اثبات‌پذیری و ابطال‌پذیری مورد نظر پوزیتیویست‌ها را نپذیرفت، ولی معتقد شد باورهای دینی برخوردار از معنای شناختی، باید سهم ضعیف‌تری از این معیارها را ارضا کنند (Nielsen, 1971: 39-40).

گزاره‌های کلی همچون «همه کلاغ‌ها سیاه‌اند» به موجب مشکل استقرا هرگز قابل اثبات و تحقیق قطعی نیستند؛ هرچند ما معنای آنها را کاملاً می‌فهمیم. گزاره‌های وجودی معناداری نیز هستند که به هیچ وجه قابل ابطال قطعی نیستند؛ مانند گزاره «حداقل یک اسب تک شاخ صورتی وجود دارد». به باور نیلسن دلایلی از این دست معیارهای اثبات و ابطال را به‌عنوان ملاک معناداری، برای همیشه کنار می‌گذارند (Nielsen, 1971: 58-59). نیلسن به جای این معیارهای پوزیتیویستی، عبارت‌های «تأیید» و «عدم تأیید» تجربی را به کار گرفت و چالش ابطال‌پذیری فلو را «شرایط تجربی قابل تعیینی» دانست که باورهای دینی را نزد باورمندان تضعیف می‌کرد (Nielsen, 1966: 16).

گویا تصور نیلسن آن است که با فروکاستن معیارهای اثبات و ابطال به تأیید و عدم تأیید می‌تواند به حد کافی از روش پوزیتیویستی فاصله بگیرد، ولی اصطلاحاتی از این دست نیز نمی‌تواند ابطال‌پذیری تجربی را از این اتهام‌ها برهاند. در واقع، در یکی از مهم‌ترین انتقادات به مکتب پوزیتیویسم آورده‌اند که هیچ رویداد تجربی نمی‌تواند فرضیه‌ای را ابطال یا اثبات قطعی و نهایی کند. آلستون «نظریه بار بودن» مشاهدات را به‌عنوان دلیل این انتقاد می‌آورد و توضیح می‌دهد که در بررسی نسبت یک



مشاهده تجربی با یک فرضیه، همواره مقدمات دیگری نیز سهم دارند و این موجب می‌شود تا آن رویداد تجربی به تنهایی نتواند دلیل قاطع اثبات یا ابطال فرضیه به‌شمار آید (Alston, 2004: 20-21). این انتقادات موجب می‌شود تا نتوانیم ابطال قطعی و نهایی را در مورد رویدادهای تجربی صرف بپذیریم. معیارهای تأیید و عدم تأیید نیلسن هم اگر به طور قطعی و نهایی در نظر گرفته شوند، مشکلات پیش گفته بروز می‌کند؛ نظریه‌بار بودن مشاهدات و سهم مقدمات دیگر در قضاوت، در مورد تأیید و عدم تأیید تجربی نیز وجود دارد. این گونه انتقادات، تفسیر صرفاً تجربی چالش فلو را با نقد جدی مواجه می‌کند.

با توجه به این گونه انتقادات باید اصلاحاتی در تفسیر تجربی چالش فلو صورت گیرد تا از اتهام‌های پوزیتیویستی رهایی یابد. اول اینکه باید شرایط تجربی را به همراه مقدمات دیگری در نظر بگیریم که در مجموع، یک مدعا را به لحاظ منطقی رد می‌کند. در این صورت، حتی لازم نیست از عبارت‌های «تأیید» و «عدم تأیید» به جای اثبات و ابطال ممکن مورد نظر فلو استفاده کنیم، زیرا اگر مثلاً گزاره‌هایی شرطی را همراه با یک اوضاع امور ممکن در نظر بگیریم، در مجموع ممکن است یک گزاره کلی را به لحاظ منطقی اثبات و یک گزاره وجودی را به لحاظ منطقی ابطال کند. اینها همه غیر از اثبات‌پذیری قطعی و نهایی پوزیتیویستی است. دیگر آنکه لازم است مجموعه شرایطی را که توقع داریم ابطال‌پذیری مدعای شخص را فراهم کند، نسبت به جهان‌بینی و دیدگاه خود او در نظر بگیریم (تا از نقد نظریه‌بار بودن مشاهده‌ها در امان باشیم). با در نظر داشتن این تغییرها، از انتقادات پوزیتیویستی بالا تبرئه می‌شویم.

در واقع فلو هم در پرسش‌هایی که مطرح می‌کند راه این انتقادات را تا حد زیادی بسته است. او می‌پرسد کدام رویداد یا رویدادهای «قابل تصور» است که اگر روی دهد، مدعای دینی «شما» را به لحاظ منطقی ابطال می‌کند. فلو چیزی از صرفاً تجربی بودن این رویدادها نمی‌گوید و به همین دلیل، می‌توان اوضاع امور تجربی را به همراه مقدمات دیگری به‌عنوان رویداد مورد نظر او در نظر گرفت. او با پرسیدن اینکه چه چیزی «باید روی دهد» (به جای اینکه تنها پرسد چه چیزی «روی داده است») و با مطرح کردن ایده





ابطال ممکن و نه قطعی، راه خود را به حد کافی از پوزیتویست‌های اثبات‌گرا و ابطال‌گرایان سطحی^۱ جدا کرده است. مهم‌تر از همه اینها، فلو با به‌کاربردن عبارت «شما» و اعمال چالش خود در مورد باورهای هر شخص، نشان می‌دهد که در پی ابطال نهایی و همگانی مدعیات نیست، بلکه معناداری عبارت‌های هر کس را در زمینه باورهای خود او می‌سنجد (Flew, 1955: 98-99). توجه به این مهم، راه فلو را به کلی از اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی جدا می‌کند.

ج) ابطال منطقی

حال پرسش مهم‌تر آن است که آیا اساساً تفسیر تجربی از چالش فلو می‌تواند پذیرفته شود؟ آیا تفسیر دیگری هم می‌توان در نظر داشت؟ جی. کلنبرگر با تفکیکی که میان «رد نحوی» (Syntactical denial)، «رد منطقی» و «رد تجربی» می‌گذارد، می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ گوید (Kellenberger, 1969: 70). کلنبرگر از کسانی است که کوشیده‌اند چالش فلو را به چالش بکشند. او تفسیر تجربی نیلسن از چالش فلو را مبنای تحلیل خود قرار داده و از به‌کارگیری رد تجربی به‌عنوان معیار معناداری اظهارات دینی انتقاد می‌کند. برای فهم دیدگاه کلنبرگر نخست باید به تفاوت انواع رد و ابطال در نظر او توجه کنیم. رد نحوی تنها به قواعد زبانی ساخت جمله توجه دارد و برای هر جمله درست ساختی در زبان قابل تصور است، حتی اگر واژگانی مهمل همچون «بوبا» را به کار برده باشیم؛ برای مثال «بوبا وجود ندارد» رد نحوی بر جمله «بوبا وجود دارد» است، ولی رد منطقی یک جمله افزون بر شرایط رد نحوی و معناداری تمامی واژگان، باید شرایطی داشته باشد که آن جمله را به لحاظ منطقی رد کند؛ برای مثال، جمله «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد» را در نظر بگیرد.

۱. پوپر در طرح ابطال‌گرایی اولیه خود، به‌مانند پوزیتویست‌ها که در پی اثبات قطعی و نهایی بودند، ابطال قطعی و نهایی را شرط علمی بودن فرضیه‌ها می‌شمرد، اما پس از وارد آمدن نقد «نظریه بار بودن» مشاهدات بر نگرش پوزیتویستی، با مطرح کردن توافق دانشمندان بر روی گزاره‌های پایه‌ای، از ابطال قطعی و نهایی دست شست و ابطال‌گرایی را وارد مرحله تازه‌ای کرد.

اگر شرایطی وجود باشد که به پذیرش «خدا به انسان‌ها عشق نمی‌ورزد» بینجامد، به لحاظ منطقی باید «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد» را کنار بگذاریم. همچنین پذیرش گزاره «خدا وجود ندارد» موجب می‌شود تا به لحاظ منطقی «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد» را کنار بگذاریم؛ پس ردّ منطقی آن شمرده می‌شود (Kellenberger, 1969: 70). در اینجا اگر تفکیکی را میان معنای مستقیم و معنای غیرمستقیم مدعاها قائل شویم، نکته‌ای آشکار می‌شود که از نظر کلنبرگر مغفول مانده است. جمله «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد» در درجه اول و به طور مستقیم متوجه عشق‌ورزیدن است و وجود خدا و انسان‌ها را به طور غیر مستقیم در دل خود دارد. پس اگر بخواهیم معناداری مستقیم این جمله را بررسی کنیم، ردّ منطقی‌ای که می‌جوئیم باید متوجه عشق‌ورزیدن باشد، نه وجود خدا و انسان‌ها. نتیجه آنکه ردّ منطقی مستقیم این جمله، «خدا به انسان‌ها عشق نمی‌ورزد» است و کافی نیست به منظور نشان‌دادن معناداری آن، «خدا وجود ندارد» را به‌عنوان ردّ منطقی آن در نظر بگیریم.

ردّ تجربی نیز آن‌گونه که نیلسن می‌گوید، شرایط تجربی قابل تعیینی است که ردّ (یا تضعیف) مدعایی را موجب شود (Nielsen, 1966: 16). در مثالی که پیش‌تر به کار بردیم، «خدا وجود ندارد» اگرچه با جمله «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد» ناسازگار است و آن را به لحاظ منطقی ردّ می‌کند، اما نمی‌تواند ردّ تجربی آن به‌شمار آید، چون شرایط تجربی و قابل تعیینی فراهم نمی‌آورد که جمله «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد» را کنار بگذارد. در مقابل، وجود شرور بزرگی مانند «وقوع انفجار عظیمی که تمامی انسان‌ها را با رنج طاقت‌فرسا و همیشگی مواجه کند»، در نظر بسیاری افراد ردّ تجربی جمله پیشین به‌شمار می‌آید.

نقد کلنبرگر به تفسیر تجربه‌گرایانه چالش فلو آن است که چگونه از مقدمات منطقی آن ($\sim P = P$)، نتیجه‌ای تجربی در خصوص معناداری گرفته شده است؟ او ادعای فلو را می‌پذیرد که هر جمله‌ای برای اینکه صدق و کذب‌پذیر باشد و گزاره‌ای معنادار شمرده شود، باید قابل ردّ باشد، ولی می‌افزاید که این ردّ نباید صرفاً ردّ نحوی باشد، اما انتقاد او به تفسیرهای تجربی چالش فلو آن است که این ردّ باید منطقی باشد و





هیچ دلیلی برای تجربی لحاظ کردن آن نداریم (Kellenberger, 1969: 71).
 تفکیک کلبرگر از ردّ نحوی و ردّ منطقی تا حد زیادی می‌تواند در روشنگری
 موضع چالش فلو به کار آید. بینش ابطال‌پذیری فلو آن بود که اگر فردی مدعایی را بر
 زبان می‌آورد، باید اوضاع اموری را در نظر گیرد که در ناسازگاری منطقی با اوضاع
 امور دیگری است و اگر بخواهیم به معناداری مدعای او پی ببریم، باید بینیم اوضاع
 اموری هست که مدعای فرد را به لحاظ منطقی کنار بگذارد؟ این شرایط به‌طور دقیق
 همان ردّ منطقی مورد نظر کلبرگر است. کلبرگر به‌عنوان شرط اصلی ردّ منطقی
 می‌گوید که نباید تنها ردّی نحوی باشد (Kellenberger, 1969: 71). اما اشکال در اینجا آن
 است که او هیچ معیاری برای تمیز ردّ نحوی و منطقی ارائه نمی‌دهد. فرض کنید فردی
 مسیحی می‌گوید: «خدا به ما عشق می‌ورزد» و وقتی معناداری مدعای او را جویا
 می‌شویم، گزاره «خدا به ما عشق نمی‌ورزد» را به‌عنوان ردّ منطقی مدعایش می‌آورد.
 جمله اخیر هم می‌تواند ردّ نحوی مدعای فرد مسیحی باشد و هم ردّ منطقی آن. پرسش
 اینجاست که از کجا باید بفهمیم او صرفاً نحو جمله را در نظر نداشته است؟ چگونه پی
 ببریم که «خدا به ما عشق نمی‌ورزد» هم می‌تواند نزد او مدعایی باشد که پذیرش آن،
 «خدا به ما عشق می‌ورزد» را به لحاظ منطقی ردّ می‌کند؟

وقتی خود کلبرگر می‌کوشد معناداری جمله «خدا وجود دارد» را نشان دهد، «خدا
 وجود ندارد» را به‌عنوان ردّ منطقی آن در نظر می‌گیرد و ادعا می‌کند که ارجاع به
 خدای ابراهیم و موسی در عهد عتیق و عهد جدید سبب می‌شود که این ردّ، صرفاً ردّی
 نحوی نباشد (Kellenberger, 1969: 71)، اما ایرادی که در مثال کلبرگر آشکار است اینکه او
 توضیح نمی‌دهد ارجاع به کتاب‌های مقدس چگونه ردّ نحوی را به ردّ منطقی بدل
 می‌کند؟ او به‌احتمال با اشاره به کتاب‌های مقدس قصد دارد مرجع واژه «خدا» را با
 اشاره به ارتباط الهی ابراهیم و موسی مشخص کند، اما این ارجاع، تنها اوضاع اموری را
 نشان می‌دهد که توصیفگر «خدا وجود دارد» است. در مقابل، ردّ منطقی یک مدعا باید
 در پی اوضاع اموری باشد که پذیرش آن، «خدا وجود دارد» را به لحاظ منطقی ردّ کند.
 نتیجه آنکه مثال کلبرگر حاوی ایرادی اساسی است.

گام اصلی که کلنبرگر از آن چشم می‌پوشد، آن است که نشان دهیم «خدا وجود ندارد» هم می‌تواند مدعایی ممکن باشد و با پذیرش آن، «خدا وجود دارد» به لحاظ منطقی ردّ می‌شود. این همان چیزی است که چالش ابطال‌پذیری فلو می‌طلبد. وقتی فلو در پایان نوشتار خود، درباره رویداد قابل‌تصویری سخن می‌گوید که مدعیات دینی را به لحاظ منطقی ابطال می‌کند، در واقع تصور این رویداد شرایطی را فراهم می‌آورد که نشان می‌دهد آنچه ناسازگار با مدعای ماست، خود یک مدعای ممکن است.

تصور این رویداد است که ردّ منطقی مدعای ما را به موقعیتی فراتر از ردّ نحوی می‌کشاند، ولی ابطالی که این رویداد (اگر آن را به معنای عام در نظر بگیریم) فراهم می‌آورد، نمی‌تواند صرفاً منطقی باشد، زیرا چنین شرایطی تنها به احکام ضروری اختصاص دارد و پیش‌تر گفتیم که این احکام از حوزه بحث ابطال‌پذیری بیرون است. همچنین این شرایط را نباید تجربی صرف در نظر بگیریم، چون ما را دچار نقدهای پوزیتیویستی می‌کند. در نهایت، رویدادی که باید به‌عنوان ردّ منطقی در نظر گرفته شود باید مجموعی از شرایط تجربی و مقدمات منطقی باشد. این رویداد همان شرایط اصلاح‌شده در تفسیر تجربی چالش فلو است. بدین ترتیب، تفسیر منطقی و تجربی چالش فلو به یکدیگر بازمی‌گردد و بینش ابطال‌پذیری مورد نظر فلو تا حد زیادی روشن می‌شود.

در اینجا لازم است توضیحات دیگری بیفزاییم تا از انتقاد احتمالی به این پاسخ اجتناب شود. چه‌بسا کسی بگوید اگر ما روشی در اختیار داریم که می‌توانیم نشان دهیم ردّ منطقی یک جمله، مدعایی معنادار است، چرا از ابتدا نشان ندهیم که خود جمله یک مدعای معنادار است؟ در واقع، پرسش اینجاست که چرا و چگونه می‌توانیم اوضاع امور ممکن‌نی را نشان دهیم که در آن، خدا به انسان‌ها عشق نمی‌ورزد، اما قادر به نشان دادن اوضاع اموری نیستیم که خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد؟ در پاسخ می‌گوییم اگر بدون توجه به خود مدعا بخواهیم مدعا بودن نقیض آن را نشان دهیم، این اقدام به همان اندازه نشان دادن مدعا بودن جمله اصلی مشکل و مبهم است. نکته کلیدی معناداری این گزاره‌ها در مقایسه‌ای است که میان آنها صورت می‌گیرد.





توضیح اینکه برای مثال کودک خردسالی را در نظر بگیرید که هنوز قدرت تکلم ندارد، اما در گردشی که با مادرش دارد همواره به آسمان اشاره می‌کند. مادر نخست با نشان دادن مغازه‌ای به کودک، می‌کوشد او را سرگرم کند، اما کودک همچنان به آسمان اشاره دارد. این‌گونه مادر پی می‌برد که کودک قصد دارد چیزی را نشان دهد، ولی منظور او را به طور دقیق نمی‌فهمد. مادر سپس در گوشه‌ای دیگر از آسمان، ابری را به کودک نشان می‌دهد، اما از حرکات کودک می‌فهمد که او منظور دیگری دارد. آن‌گاه مادر تصویر یک خورشید را در آسمان به او نشان می‌دهد، ولی دوباره می‌فهمد که خورشید منظور کودک نبوده است. بار دیگر که کودک به آسمان اشاره می‌کند، مادر دقیق‌تر به آسمان خیره می‌شود و خورشید و چند تکه ابر و یک هواپیما را در ارتفاع بسیار زیاد می‌بیند. از آنجا که او می‌داند خورشید و ابر در نظر کودک نیست، به این نکته پی می‌برد که منظور وی از آن اشاره، گذر هواپیماها بوده است. منظور کودک نه فقط با اشاره او به آسمان دانسته می‌شود و نه به تنهایی با پی‌بردن به اینکه ابر و خورشید را در ذهن ندارد، بلکه با مقایسه آنچه منظور او نبوده است با تصویری که کودک به آن اشاره می‌کند می‌توان فهم بهتری از او حاصل کرد.

در مورد دیگر مدعاها و از جمله مدعاهاى دینی نیز اوضاع به همین صورت است. اگر در پی فهم باور معتقدی باشیم که با اشاره به رویداد خاصی می‌گوید «خدا ما را دوست دارد»، از او می‌خواهیم رویداد ممکنى را نشان دهد که با در نظر گرفتن مقدمات دیگر، به لحاظ منطقی با مدعای اولیه‌اش ناسازگار باشد. بی‌گمان اگر این رویداد ممکن را به تنهایی در نظر آوریم، به همان اندازه مدعای اولیه نزد ما مبهم است، اما با توجه به ناسازگاری منطقی دو مدعا، اولاً می‌فهمیم که مدعای شخص اوضاع امور مشخصی را به تصویر می‌کشد و بنابراین، معنادار است؛ دیگر آنکه ضمن چنین مقایسه‌ای به بخشی از منظور معتقد پی می‌بریم. به همین دلیل است که فلو از چالش ابطال‌پذیری به عنوان افشاکننده معنای مدعاهاى دینی نام می‌برد. البته توجه به این نکته لازم است که این افشاگری به اندازه‌ای نیست که چالش فلو را به صورت یک نظریه معنا درآورد، زیرا بی‌شمار گزاره در ناسازگاری منطقی با یک مدعا وجود دارند که هر کدام تنها بخشی از

معنای آن مدعا را از نظر گاه گوینده آن آشکار می‌کند. در نهایت، چالش ابطال‌پذیری بر طبق تفسیر تجربی و منطقی‌ای که توصیف شد، می‌تواند به‌عنوان معیاری مناسب جهت تشخیص معناداری باورهای دینی به کار گرفته شود.

۳. ابطال‌پذیری به‌عنوان شرط معناداری

درست است که بسیاری از متألهان و فیلسوفان دین چالش معناداری گزاره‌های دینی را تاب نیاوردند، اما جالب آن است که در نوشته‌های برخی از سرسخت‌ترین معتقدان به ادیان هم می‌توان تأکیدی بر چالش فلو یافت. ریچارد سوئینبرن (Richard Swinburne) که یکی از مهم‌ترین برهان‌ها بر وجود خداوند را ارائه کرده است، در ابتدای کتاب ایمان و عقلانیت، تحلیلی از «باور» به دست می‌دهد که با مدعای ابطال‌پذیری چالش فلو مشابه است؛ گرچه هیچ اشاره‌ای به فلو و چالش وی نمی‌کند. تحلیل سوئینبرن از باور این‌گونه آغاز می‌شود که باور به یک گزاره، امری نسبی است و نیازمند آن است که با گزاره‌ای دیگر در تضاد باشد:

مفهوم اساسی باور نزد اذهان عمومی این تمایز را قائل می‌شود که باور به چنین و چنان [وضع] در مقابل چنین و چنان [وضع دیگر] است.... باور به یک گزاره در مقابل گزاره یا گزاره‌های دیگر قرار می‌گیرد و آنچه [گزاره] اولی در نظر دارد، به دیگری وابسته است. گزینه معمولی که باوری در مقابل آن قرار می‌گیرد، نقیض آن است (Swinburne, 2005: 5).

شرایط یادشده از نظر سوئینبرن لازمه این است که مفهوم روشنی از باورهای گزاره‌ای افراد دریافت شود. بی‌گمان کسی که مفهوم روشنی از یک گزاره دریافت نمی‌کند، شناخت و معرفتی نیز از آن به دست نمی‌آورد. پس آن گزاره برای او حاوی معنای شناختی نیست. سوئینبرن اعتراف می‌کند که در باورهای دینی توجه چندانی به این شرایط نشده است:

باور گزاره‌ای امری نسبی است که در مقابل گزینه‌های دیگر قرار می‌گیرد و اگر به این نکته پی برده نشود یا گزینه‌ها به روشنی مشخص نشده باشند، فردی



نظر

چالش ابطال‌پذیری باورهای دینی



که باور را بیان می‌کند، نمی‌تواند چیز واضحی بگوید. چنین نکته ساده‌ای که به طور عموم تشخیص داده نشده است، به نظر من اهمیت بسیاری برای دین مسیحیت دارد. تا زمانی که گزینه‌های در تضاد با گزاره‌های مسیحیت روشن نشده باشد، مسیحی معتقد هیچ وضوحی ندارد (Swinburne, 2005: 8).

همان‌گونه که سوئینبرن می‌گوید و با توجه به منطق و شهودی که در پشت چالش فلو نهفته است و در این مقاله در افشای آن کوشیدیم، هر باوری که گونه‌ای معنای شناختی و ناظر به امر واقع را در نظر دارد، می‌بایست از عهده معیار ابطال‌پذیری برآید. متکلمان مخالف این دیدگاه، اغلب با نسبت دادن اتهام‌های پوزیتیویستی به چالش فلو، از زیر بار تعهد به آن خارج شده‌اند، ولی کسانی نیز هستند که به شهود و بینش موجود در آن دل سپرده‌اند و در پی دقت‌بخشیدن به مدعاهای دینی، بر آوردن معیار ابطال‌پذیری را پیشه خود ساخته‌اند. نخستین آنان بازیل میچل (Basil Mitchell) بود که در همان گفت‌وگوی دانشگاهی که نوشتار فلو در آن به چاپ رسید، قدرت چالش فلو را پذیرفت و با طرح مسئله شرّ به عنوان ناقض ممکن آموزه‌های مسیحیت (که با این حال از نظر او هنوز به نقض بالفعل آن آموزه‌ها نینجامیده است)، نخستین گام را در نشان دادن معناداری مدعاهای دینی برداشت (Mitchell, 1955: 103). تلاش میچل باید الگویی باشد تا هر جا که ابهامی در معنای شناختی مدعاهای دینی به چشم خورد، گام‌هایی در روشنگری آن برداشته شود؛ اقدامی که چیزی از ارزش‌های شناختی دین و نیز دیگر کارکردهای آن نمی‌کاهد.

در پایان بخشی از سخنان فلو را می‌آوریم که در آخرین اثر خود به هدف خویش از برانگیختن چالش ابطال‌پذیری اشاره کرده است. این گفته‌ها نشان می‌دهد فلو از آغاز مسیری متفاوت از پوزیتیویست‌ها را برگزیده بود و هرگز قصد بی‌معنا خواندن باورهای دینی را نداشته است:

هدف اصلی من در الهیات و ابطال‌پذیری آن بود تا بحث بی‌رمتق میان پوزیتیویست‌های منطقی و دین مسیحی را با معرفی اصولی متفاوت و باورمندتر گرم کنم. من در پی آن نبودم تا درباره تمامیت باور دینی یا سراسر زبان دینی

عقیده‌ای را ابراز کنم. من قصد نداشتم بگویم مدعاهای باور دینی بی‌معناست. من تنها چالشی را برای معتقدان به ادیان برانگیختم تا توضیح دهند چگونه مدعاهای آنها به‌ویژه در زمینه روشنی از مفروضات ناسازگار قابل فهم است (Flew, 2007: 44-45).

نتیجه‌گیری

فلو در توضیح معیار ابطال‌پذیری خود مقدمه‌ای منطقی می‌آورد و در هیچ‌کجا از الهیات و ابطال‌پذیری، از «تجربی» بودن ملاک خود سخنی نمی‌گوید. شاید او نمی‌خواست تا معیار ابطال‌پذیری‌اش به تفسیر تجربی سرسختانه پوزیتیویستی دچار شود. با وجود این، او در نظر آوردن رویدادی قابل تصور را به‌عنوان معیار ابطال‌پذیری خود معرفی می‌کند. بدین ترتیب، بُعد تجربی چالش فلو شکل می‌گیرد و همزمان، سیل اتهام‌های پوزیتیویستی تجربه‌گرایانه به او هجوم می‌آورد، اما همان‌گونه که دیدیم با همراه کردن مقدماتی به این رویداد تجربی و توجهی دقیق‌تر به عبارت‌های چالش فلو («رویداد قابل تصور»، «باید روی دهد» و «شما») می‌توان از مجموعه این انتقادات گریخت و فاصله‌ای امن را میان چالش فلو و پوزیتیویسم منطقی ایجاد کرد.

از سوی دیگر، تفسیر کلنبرگر در بُعد منطقی چالش فلو متوقف می‌شود و سپس به انکار بُعد تجربی آن می‌پردازد. البته حق با کلنبرگر است که هیچ اصل و قانون منطقی و زبانی نیست که ابطال‌پذیری تجربی را به‌عنوان شرط معناداری معرفی کند، اما اگر به ماهیت شناخت توجه کنیم، بینش فلو برای ما روشن می‌شود. هر شناختی مستلزم نوعی تفکیک و تمایز است تا اولاً، موضوع شناخت را از دیگر اشیا (به معنای عام آن) جدا کند و ثانیاً، ویژگی‌ای به موضوع اختصاص دهد تا ویژگی‌های ناسازگار با آن از آن سلب شوند. وقتی وصف «عشق‌ورزیدن» را به خدا نسبت می‌دهیم، باید رویدادی باشد که این ویژگی را از ویژگی‌های ناسازگار با آن متمایز کند. اگر در هر رویداد قابل تصویری بگویم «خدا به انسان‌ها عشق می‌ورزد» این تفکیک و تمایز حاصل نمی‌شود. بنابراین، رویداد قابل تصویری نیز باید باشد تا با «عشق‌ورزیدن به انسان‌ها» ناسازگار



باشد. در نهایت، با صورت دادن مقایسه‌ای میان مدعا و رویداد ممکن ناسازگار با آن، به معناداری سخن فرد پی می‌بریم و حتی در جهت افشای معنای آن گام بر می‌داریم. این شرایط اصل و قانونی ساختگی نیست، بلکه لازمه هر گونه شناختی از امر واقع است. این بینش مهم نهفته در چالش فلو که ضمن تحلیلی تفصیلی و واکاوی واکنش‌ها به آن آشکار کردیم، بینشی است که نه تنها از ارزش‌های دینی چیزی نمی‌کاهد، بلکه بنیادی برای روشنگری مدعای باورهای دینی است.



کتابنامه

۱. پترسون، مایکل، و دیگران (۱۳۷۹)، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
2. Alston, William P. (2004), "Religious language and verificationism," P. Copan & P. Moser (eds.), *The Rationality of Theism*, London and New York: Routledge.
3. Davis, Stephen T. (1975), "Theology, Verification and Falsification," *International Journal for Philosophy of Religion*, Vol. 6, No. 1.
4. Flew, Antony; Hare, R. M. and Mitchell, Basil (1955), *Theology and Falsification, New Essays in Philosophical Theology*, London: SCM Press.
5. Flew, Antony (2007), *There is a God*, New York: Harper Collins.
6. Harris, James F. (2002), *Analytic Philosophy of Religion*, Kluwer Academic Publishers.
7. Heimbeck, R. S. (1969), *Theology and Meaning: A Critique of Metatheological Scepticism*, Stanford: Stanford University Press.
8. Kellenberger, J. (1969), *The Falsification Challenge, Religious Studies*, Vol. 5, No. 1.
9. Nielsen, Kai (1966), "On Fixing the Reference Range of 'God'," *Religious Studies*, Vol. 2, No. 1.
10. Nielsen, Kai (1971), *Contemporary Critiques of Religion*, London: MacMillan Press.
11. Plantinga, Alvin (1975), *God and Other Minds*, London: Cornell University Press.
12. Swinburne, Richard (2005), *Faith and Reason*, Oxford: Clarendon Press.
13. Yandell, Keith (1971), *Basic Issues in the Philosophy of Religion*, Boston: Allyn and Bacon.



۷۷

نظر
مقدّم

چالش ابطال‌پذیری باورهای دینی